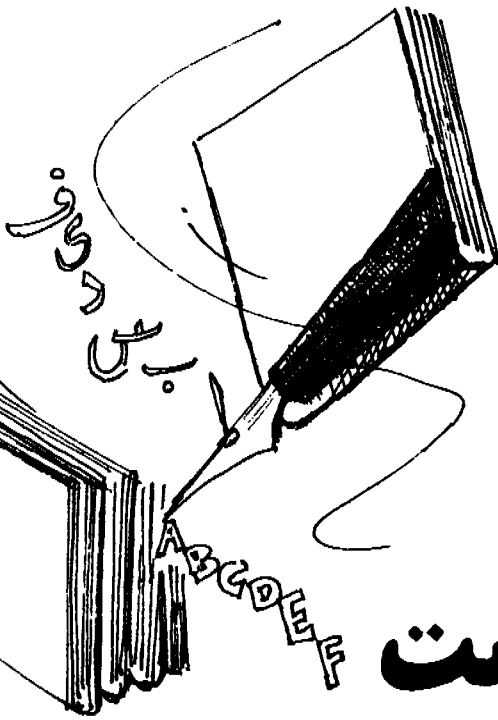


● گفت و شنود با صفدر تقی زاده  
مترجم معاصر

# ترجمه خوب، نوعی آفرینش هنری است



□ آیا تعریف کاملی از «ترجمه» درست است؟  
■ ترجمه، واژه چندان دشوار و پیچیده‌ای نیست که نیاز به ارائه تعریف جامع و مانع و دقیقی داشته باشد که به اصطلاح مولای درزش نرود. اگر بخواهیم تعریف کوتاه و موجزی ارائه کنیم، آن گاه بسیاری از رموز و جنبه‌های کاردرآن نمی‌گنجد و اگر قرار باشد که به تفصیل درباره‌اش حرف بزنیم و ویژگیها و قواعد و کاربردهای مختلفش را معلوم کنیم که دیگر آن جنبه متعارف «تعریف» را پیدا نمی‌کند. به طور کلی می‌توان گفت که ترجمه یک فعالیت کامله فرهنگی است و به تعبیری ریشه همه هنرهاست. هنر آن چیزهایی که هراسان متمدن یا غیر متمدن به شکلی از خودپرواز می‌دهد و می‌خواهد که آن را به دیگری منتقل کند.

گفته‌اند که تاریخ تمدنهای مختلف درواقع تاریخ ترجمه‌های آنهاست. هر تمدنی برای خودشکلی مستقل و متفاوت دارد و ترجمه راهی است که ما را با این شکل‌های مختلف جهان و تاریخ و تجربه‌های بشری آشنا می‌کند. این حرفها هم البته باز کلیات است و مشکلی را حل نمی‌کند اینکه گفته شده «ترجمه برگردان مطلبی است از زبانی به زبان دیگر به طوری که مطلب ترجمه شده درخواننده همان تأثیری را بگذارد که متن اصلی درخواننده زبان اصلی به جا می‌گذارد» یا «مطلب ترجمه شده باید طوری بیان شود که نویسنده اگر زبان مادری‌اش همان زبان مترجم بود آن را به آن صورت می‌نوشت». همه تعریفهایی است که در بسیاری موارد به علت گوناگونی ساخت زبانها مصداق پیدا نمی‌کند و درواقع کمتر ترجمه‌ای می‌تواند به طور مطلق چنان کیفیاتی داشته باشد. شاید بحث و تحلیل بعضی از ریزه کاریها و ظرافتهای کار ترجمه به طور کلی سودمندتر از ارائه یک تعریف کلی و به هر حال ناقص باشد.

□ ضرورت ترجمه ادبی برای جوامع مختلف چیست؟

■ جامعه‌ای که خود

پویا و بالنده

است، زودتسلیم نمی‌شود و

جنبه‌های مثبت و سازنده و

مترقی علمی و

ادبی را اخذ می‌کند و

درعین حال آداب و سنن و سایر

مظاهر فرهنگ

خویش را هم نگاه میدارد.

■ به نظر می‌رسد که اول باید قدری درباره ضرورت مطالعه آثار ادبی صحبت کنیم و این که اصولاً ادبیات برای جوامع بشری ضروری هست یا نه؟ چرا باید آثار ادبی را بخوانیم و مطالعه این آثار برای زندگی و جامعه ما چه حاصلی دارد؟ این از آن نوع سوالهایی است که ظاهراً به راحتی نمی‌توان به آنها پاسخ داد. بعضی‌ها دراین باره گفته‌اند که مادبیات می‌خوانیم چون می‌خواهیم از یک واقعیت تلخ و خشن بگریزیم و به عالم تخیلات دلپذیرانه بپریم یا مثلاً پاره‌ای از غرایز پنهان و درونی خویش را ارضا کنیم. بعضی دیگر اظهار نظر کرده‌اند که اگر ادبیات بخوانیم برمیزان دانش و آگاهی‌مان از احوالات بشری افزوده می‌شود و احساس و عواطفی والا تر و متعالی تر و درک و فهم و اخلاق ظریف تر و منزه تری پیدا می‌کنیم. همه اینها به جای خود درست است و دلایل بیشتری هم البته می‌توان ارائه داد. اما جذابیتهای ادبیات برای اعتلای روح بشری دارد انگار چیزی و رای تمام این حرفها است. آفرینش هنری چیزی است که در وجود انسانها عجمین شده است. اگر از شاعری بپرسیم که چرا شعر می‌سراید. چه بسا که برای رفع تکلیف دلالتی بتراشد که می‌خواهد مثلاً آدم معروف و سرشناسی بشود یا می‌خواهد دیدگاه معینی از زندگی را توسعه ببخشد، اما حقیقت این است که او شعر می‌گوید چون شاعر است. در هر مرحله از فرهنگ هر قومی، انسانها به نوعی ادبیات می‌پردازند و هیچ قبیله دور افتاده و پرتی نیست که در آن اهالی‌اش برای هم قصه نگویند و شعر نخوانند. یکی از خصصتهای ذاتی آدمیزاد همین برداختن به تقالی و قصه گویی و شعر خوانی است. قصه گویم مخاطب دارد و نظر می‌دهد و نظر خود را به گوش دیگری می‌رساند. در این کار، لذتی نهفته است. نه تنها از خواندن شعری یا قصه‌ای بلکه از رد و یداد کردن آنها بریکدیگر، از ایجاد ارتباط، از فهمیدن و درک کردن احساس آن دیگری، از حس کنجکاوی که آن

دیگری چه گفته است و چگونه گفته است. شعر و داستان آن قبیله دیگر، شعر و داستان زاپنی و چینی و اسپانیولی به چه مرحله‌ای رسیده است و این طور است که میان فرهنگهای مختلف ارتباط برقرار می‌شود. قبیله‌ای در این سوی دنیا می‌خواهد از پیش و نحوه زندگی و طرز فکر آن قبیله دیگر هم با خبر شود. با خیرشدن از دستاوردهای علمی و فنی و اجتماعی آن قبیله دیگر همانقدر مهم است که با خیرشدن از فعالیتهای فرهنگی و ادبی و نحوه تفکرشان، کار ایجاد این ارتباط و آگاهی یافتن از تحولات و پیشرفتهای معنوی و فرهنگی، معمولاً از طریق ترجمه آثار ادبی صورت می‌گیرد.

□ آیا ترجمه ادبیات به تضادهای فرهنگی دامن می‌زند یا راهی است به بیراهه، یا راهی است، به سوی تطفیف روح انسان؟

■ اگر معنی این سوال را درست فهمیده باشیم، باید بگویم که میان فرهنگهای اصیل کشورهای مختلف تضادی وجود ندارد. و کار ترجمه ادبیات در واقع برای اثبات این نظریه است که میان فرهنگها - غالباً - نوعی پیوند و ارتباط و تفاهم وجود دارد. حالا اگر بخواهیم حالت تضادآمیزی به خود بگیریم و برای به اصطلاح مصون ماندن از خطرات احتمالی، تمام ارتباطات معنوی و فرهنگی را قطع کنیم، معلوم نیست چه عواقبی در انتظار ما خواهد بود. ترجمه آثار ادبی کشورهای دیگر نه تنها راهی به بیراهه نیست که خود می‌تواند برغانی فرهنگی هر کشوری بیفزاید. سوای مسأله ارتباط و ایجاد تفاهم و همدلی، به طور کلی آگاه شدن از آنچه که در جاهای دیگر دنیا می‌گذرد، مارا با وضع و موقعیت فعلی خودمان بیشتر آشنا می‌کند و از طریق همین آگاهی است که ما نیز می‌توانیم کمبودهای خود را جبران کنیم. برای مثال طی دو دهه اخیر تحول شگرفی در ادبیات کشورهای آمریکای لاتین به وقوع

پیوسته است و علت آن هم شاید این باشد که این کشورها، با وجود انواع و اقسام نابسانانها و اوضاع و احوال اسف بار اقتصادی، ارتباط فرهنگی خود را با کشورهای دیگر همچنان حفظ کردند و با ترجمه ادبیات جهانی و آشنایی با شیوه‌های تازه ادبی، به این حقیقت پی بردند که خود، دارای گنجینه عظیمی از مایه‌ها و اسطوره‌های پر بار فرهنگی هستند و این بود که نویسندگان آمریکای لاتین با وجود خفقان حاکم بر کشورهایشان دست به کار شدند و آثاری آفریدند که موجب شد کانون خلاقیت رمان و داستان نویسی از مراکز اروپایی و آمریکایی به قلمرو زبان اسپانیولی تغییر مکان دهد. نویسندگان آمریکای لاتین توانستند به خلاف نویسندگان اروپایی و آمریکایی که دیگر چیزی بجز سرگذشتهای پیش پا افتاده فردی و مشکلات و مسائل خانوادگی و جنسی خود را بازگو نمی‌کردند، با قدرت تخیل و زیبایی کلام درآمیزه‌هایی از خیال و واقعیت، وحشت از خود بیگانگی را به طرز موثر و شورانگیز بیان کنند و به زبان و فرهنگ اسپانیولی و پرتغالی غنا و حیاتی دوباره ببخشند.

□ تاثیر مثبت یا منفی ادبیات بر فرهنگ ملل تاجه حد می‌تواند جدی باشد؟

■ تردیدی نیست که تاثیر منفی ترجمه پاره‌ای از

آثار منحنط ادبی می‌تواند به میزان وسیعی مردم و به ویژه جوانان را از راه به در ببرد و فکر و ذکر آنها را به جای معطوف شدن به مسائل اجتماعی و انسانی خودشان به مسائل پیش پا افتاده انحرافی سوق دهد. اما اگر جامعه‌ای خود آمادگی لازم را داشته باشد، تاثیر مخرب این آثار، کاری از پیش نمی‌برد. زمینه فرهنگی و شور و سرزندگی هر جامعه‌ای است که خود مانع رونق کتابهای منحنط می‌شود. درسالهای پیش از انقلاب برنامه‌های مبتذل به اصطلاح هنری و چاپ کتابها و رمانهای سطحی و مهمل رواج نسبتاً زیادی داشت، اما به طوری که دیدیم جامعه ماهمه آنها را پس زد و در عوض به آثار خوب هنری عنایتی فراوان نشان داد و هم اکنون نیز علاقه به آثار ادبی ارزنده رو به تزاید است تاثیر مثبت ترجمه آثار خوب ادبی هم که قابل انکار نیست.

این تاثیر گاهی تا بدان حد است که مطالعه کتاب، شعر، یا زمانی می‌تواند انسانی مبارز و مثبت بیافریند و به رشد و باروری اندیشه او کمک کند. مطالعه آثار ادبی خوب دنیا می‌تواند جامعه‌ای را از حالت خمودی و بی‌اعتنایی به جامعه‌ای پویا و بالنده تبدیل کند و یا لاقط در این مسیر، موثر باشد. ترجمه مجموعه‌های شعر یا داستان کوتاه بعضی از شاعران و نویسندگان، مونس و الهام بخش بسیاری از اندیشمندان و مبارزان سیاسی و انقلابی دنیا بوده است. یا ترجمه آثار ارزنده ادبی جهان، شیوه‌های تازه داستان نویسی و نمایشنامه نویسی در کشور ما رواج یافت و بخش مهمی از این شور و تلاشی که امروزه در جوانان خود می‌بینیم که برای نوشتن داستان و نمایشنامه و فیلمنامه و نیز اجرای تاترها و ساختن فیلم‌های سینمایی به کار می‌برند، در واقع، حاصل ترجمه نمونه‌هایی از همین آثار ادبی است.

□ تاکنون چه آثاری را بر ترجمه کرده‌اید؟ چه خدمتی از طریق این ترجمه‌ها به تقویت فرهنگ جامعه و یا رشد فکری مردم شده است؟

■ بنده و آقای محمدعلی صفریان، کار ترجمه را - به طور تصادفی - با هم شروع کردیم. هر چند که البته مثل هر کار تصادفی دیگر، کششی هم در کار بود. در آن زمان ما به مطالعه آثار خارجی علاقه زیادی داشتیم و هر چه که می‌خواندیم برای هم تعریف می‌کردیم. بعد یواش یواش به این فکر افتادیم که در میان کتابها و مجله‌هایی که می‌خواندیم: اگر مطلبی بود که ما را حساسی بر سر شوق آورد، دیگران را هم در این لذت شریک کنیم. نوعی کنش یا عشق یا ضرورت اخلاقی برای انتقال آنچه که می‌خواندیم و از خواندنش لذت می‌بردیم وجود داشت. در آن سالهای پراشتاب ۱۳۳۰ اولین ترجمه مشترک ما در پاره «ادبیات نوین چین» در یکی از مجله‌های آن زمان چاپ شد و همین ما را برانگیخت که دست به کارهای بیشتر بزنیم. در آن ایام ما عاشق مطالعه بودیم و در انتخاب مطلبی برای ترجمه، سخت پایبند این اعتقاد که مطلب انتخاب شده باید از نوعی رگه‌های اجتماعی برخوردار باشد و ضمناً حاوی چیز نو و تازه‌ای باشد که به درد جوانان مملکت بخورد. معتقد بودیم، که این کار به تقویت فرهنگ جامعه یا رشد فکری مردم کمک می‌کند. بعد از

ترجمه چند مقاله و داستان کوتاه (بیشتر از نویسندگانی که هنوز در ایران ناشناس بودند) کتاب «سفر دور و دراز به وطن» اثر «یوجین اونیل» به دستمان افتاد. آن وقتها هنوز کسی «اونیل» را نمی‌شناخت کتاب هم به زبان شکسته و عامیانه نوشته شده بود و فهم بسیاری از جمله‌های آن که املائی مطابق با صدا و تلفظ عامیانه داشت، برایمان دشوار بود. در همان روزها، بر حسب تصادف فیلمی دیدیم که «جان فورد» بر اساس این کتاب ساخته بود. فیلم خوبی بود و یکی دو بار تماشای آن در فهم بسیاری از گفت و شنودهای کتاب، به ما کمک کرد. «سفر دور و دراز به وطن» اولین کتابی بود که با ترجمه ما چاپ و منتشر شد و بعدها به صورت کتاب درسی دانشکده هنرهای دراماتیک درآمد.

کتابهای بعدی «تورتیلافلت» اثر اشتاین بک، «آناکریستی» باز از «اونیل»، «جرخ فلك» از آرتور شنیستلر و «مرگ در جنگل» اثر «شروود آندرسن» و نویسندگان مختلف دیگر بود به اضافه داستانها و مقالاتی که در مجله‌های ادبی چاپ می‌شد. این همکاری ما در زمینه ترجمه همچنان ادامه داشت، هر چند که بعدها هر يك به طور جداگانه نیز دست به ترجمه آثاری زدیم...

دست کم از این لحاظ که از آن دوره با توجه به درونمایه‌های انسانی و ارزش و اعتبار ادبی با سواس و دقت بیشتری انتخاب و ترجمه می‌شد، فعالیتهای آن ایام برایمان نوعی احترام ویژه دارد و بی‌تردید از ذکر نام یکدیگر و یادآوری آن فعالیتهای مشترک به نوعی احساس غرور می‌کنم.

در آن ایام کوشش ما همواره بر این بود که نویسنده تازه‌ای را به جامعه کتابخوان خودمان معرفی کنیم و نمونه‌های برجسته‌ای از کار نویسندگان پیشرو جهان را ارائه بدهیم و بر همین اساس است که بنده کتابهایی از «جان جیو» و «ایزاک بوشویس سدیکر» و «اتونی برجیس» ترجمه کرده‌ام که ظاهراً هنوز آثاری از آنها به فارسی ترجمه نشده است.

□ در انتخاب داستان به چه موضوعات و یا پیامهایی توجه داشته‌اید؟ آیا شخصیت خود نویسنده هم در انتخاب شما مطرح بوده است؟

■ اگر منظور این باشد که مترجم اثر ضعیفی را از يك نویسنده سرشناس انتخاب کند صرفاً تحت تاثیر و نفوذ شهرت نویسنده دست به ترجمه آن بزند، جواب منفی است. اما البته نمی‌توان انکار کرد که وقتی نویسنده‌ای یا آثار پیشین خود نشان داده است که دارای ذوق و قریحه و موهبتی خدادادی است و قلمش شیرین و فکرش باز و روشن است و تجربه‌های بشری را با دیدی انسان دوستانه به روی کاغذ می‌آورد، خواه ناخواه مترجم را متوجه خود می‌کند. مگر در دنیا چند تا نویسنده خوب وجود دارد؟ تازه کتابهای خوب هم بیشترشان از نویسنده‌هایی است که جوهر نویسندگی خود را به نوعی نشان داده‌اند. یا این همه، آنچه که برای مترجم باید مهم باشد، خود اثری است که باید ترجمه شود. مترجم باید در انتخاب داستان با توجه به نیازهای فکری و فرهنگی جامعه خویش، ضابطه‌ها و معیارهای انسان دوستانه‌ای را در نظر داشته باشد و بر اساس آنها، آثار مفید و آگاه‌کننده‌ای را برگزیند. ■

# ● گفت و شنود با صددرتقی زاده

مترجم معاصر

# ترجمه خوب نوعی آف

صورت «الیوت» این آست

— women Come And Go —

— michelangelo —

(در اتاق زن‌ها می‌آیند و می‌روند - صحبت کنان درباره میکلا آنژ)

مترجم به هنگام ترجمه شعر در می‌یابد که در زبان فرانسه یافتن واژه‌ای که با «مایکل آنجلو» هم قافیه و جفت و جور شود، دشوار است. بنابراین متن را تا حدودی تغییر می‌دهد و تأثیر شعر «الیوت» را به زبان فرانسه بازسازی می‌کند. حاصل این کار این است:

“Dan Le Salon Les Femmes Vont Et Viennent - En Parfent Des Maitres De Sienne.”

(در اتاق زن‌ها می‌آیند و می‌روند - صحبت کنان درباره استادان سی‌ین).

این نمونه‌ای است از آنچه که به اصطلاح باز آفرینی در ترجمه نامیده می‌شود. در اینجا خوب است از مترجم معروفی در زبان انگلیسی نام ببریم به نام «گرگوری راباسا» که بسیاری از آثار ادبی نویسندگان امروز کشورهای آمریکای لاتین را از زبان اسپانیولی و پرتغالی به انگلیسی برگردانده است. «راباسا» مترجم آثار «گابریل گارسیا مارکز» هم هست و «مارکز» درباره ترجمه انگلیسی کتاب «صد سال تنهایی» گفته است که متن انگلیسی کتاب را از متن اسپانیولی‌اش بیشتر می‌پسندد! چه ستایشی از این بالاتر؟ «راباسا» مترجم فروتن و پیکاری است که ناچار است برای امرار معاش - نه از راه ترجمه - بلکه از راه مشاغل دیگر تلاش کند. چون به طوری که گفته‌اند «ترجمه یک زحمت بی‌ارج است» و گاهی مترجمی با کار متعالی خود، موجب می‌شود که نویسنده‌ای در کشور دیگری به اوج شهرت برسد، حال آنکه خود او در این میان ناشناس می‌ماند.

این ایام حساس به همان اندازه با پاکیزه اهمیت دارد. متأسفانه حرفه‌ای کار را بدانجا کشانده‌اند تا بی‌ی را بخوانند دست به ترجمه‌اش

لحاظ داشتن ترجمه‌های خوبی از آثار هنگ و ادب جهان، هم از نظر تعداد و هم از بیت کار (و هم در زمینه آثار ادبی و هم در زمینه فلسفی و هنری و نظری) بسیار عقب هستیم و اولیه را می‌گذرانیم. در آمریکا سالانه حدود ۳/ کتاب فقط در زمینه علوم انسانی از زبانهای تلف به زبان انگلیسی ترجمه می‌شود. □ در ترجمه ادبی، برگردان سبک به چه صورت انجام پذیر است؟ به عبارت دیگر یافتن معادل برای سبک با چه اشکالاتی مواجه است؟

■ یکی از ویژگی‌های هر مترجم خوبی این است که بتواند مهارت خود را در زمینه ترجمه طرز بیان با سبک نویسنده اصلی نشان دهد، سبک، راه و روش و شیوه‌ای است که هر نویسنده برای بیان اندیشه‌های خود به کار می‌برد و اثر خود را از اثر ادبی دیگری متمایز می‌کند. سبک، بیشتر به جنبه زبانی یک اثر مربوط می‌شود و شامل واژه‌بندی و وزن و زبان و صدا و الگوی جمله‌ها و طرز تعبیر معانی است و نیز در برگزیده یک نوع هویت و خصلت عاطفی نویسنده است و خود بخشی از معنای کلی اثر است که باید البته متناسب با درونمایه اثر و زائیده آن باشد. مشکل اصلی مترجم این است که نخست این کیفیت و مشخصات لحن و بافت کلامی را تشخیص بدهد و بعد دست به کار ترجمه شود.

در اینجا خوب است که نمونه‌هایی از ترجمه آثار نویسندگانی با سبک‌های مختلف را از نظر بگذرانیم و ببینیم چگونه می‌توان در زبان فارسی برای هر محتوایی ظرف مناسب خود را پیدا کرد. این ترجمه‌ها همه از یک مترجم است اما از آثار نویسندگانی که هر یک زبان متفاوتی دارند:

از: «آنتیگونه» اثر سوفوکلِس:

در رفعت فرمانروائی شهر

خیرانه سردل به تپاهی می‌دهد.

پای چنین کس از خانه من بریده باد.

و نامش مرا هرگز با یاد مباد.

از: «همه افتادگان» اثر ساموئل بکت:

شما خودتونوبگین آقای تایله، من که هیچ باکم

نیست (مکت) حالا یکی نیست بیرسه شما اینجا

وایستاده‌ین چه کار؟ نشستن این گرد و خاک که به

عمر ما وصلت نمی‌دهد تازه اگر هم نشست باز به

ماشین نکره دیگه می‌آد زرتی می‌کنندش هوا.

از: «رگنایم» اثر «ای.ال. دکتروف»:

گفت خدایا مردم را به ارض موعود هدایت فرما.

آن‌ها را از زیر تازیانه فرعون برهان.

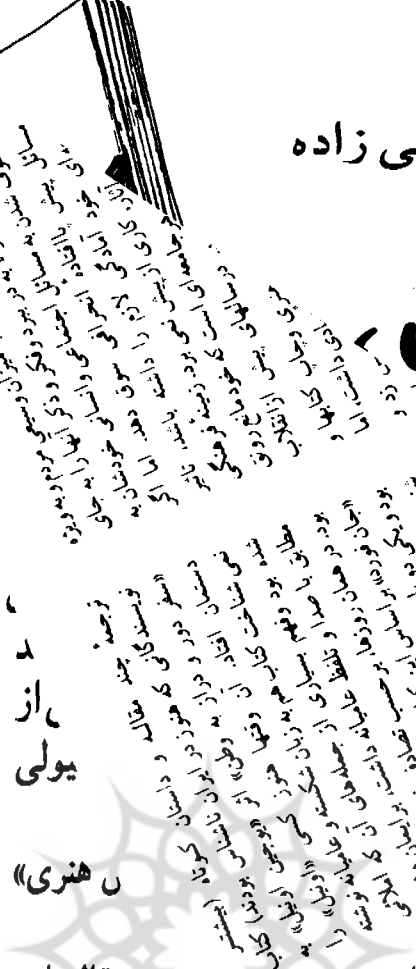
کند و زنجیر را از اذهانشان برگیر و بندهای

پای‌شان را از درکات دوزخ باز کن.

چیزی که بعضی از مترجمان ما را گمراه می‌کند

این است که خیال می‌کنند سبک یک نویسنده تنها از

راه ترجمه واژه به واژه و یا مثلا از طریق به کار گرفتن



باترجمه ترکیبهای زبان بیهوده به تدریج به زبان فارسی راه پیدا می‌کند... ترجمه رمان به خلاف تصور بعضی‌ها، اصلا کار ساده‌ای نیست

لحاظ خلق اثری که خود نویسنده (مثلاً مارکز) آن را بهتر از کار اصلی‌اش می‌پسندد، باید از نوعی «همطرازی» برخوردار باشد. اما آیا هست؟

□ آیا باید بین شخصیت نویسنده و مترجم (و حتی قهرمانان داستان) نوعی تفاهم و یا همدلی جستجو کرد؟

■ آنچه که مسلم است این است که مترجم باید عاشق اثری باشد که آن را ترجمه می‌کند. این عشق را می‌توان مثلا «تفاهم یا همدلی» با نویسنده هم نامید. به هر حال کتابی که برای ترجمه انتخاب می‌شود، معمولا باید با پسند و نحوه نگارش مترجم هماهنگی داشته باشد.

نکته‌ای که دارای اهمیت فراوان است و متأسفانه چندان بدان توجهی نمی‌شود، این است که مقدار زیادی از وقت یک مترجم خوب باید صرف انتخاب کتاب خوب شود. انتخاب کتاب، به ویژه در این دوره

زبان شکسته و محاوره ای به دست می آید. حال آن که مهم جنبه عاطفی و حال و هوای روانی و مضمون کلی اثر است که مترجم باید آن را حس کند و قالب متناسب و درخور آن را بیابد.

اگر در ترجمه اثری، کار انتقال سبک نویسنده به درستی صورت نگیرد، اثر بیرنگ و بی بویی خاصیتی از کار در می آید.

□ مترجم در قبال انتخاب موضوع، دارای چه مسئولیتی نسبت به جامعه است؟

■ مسئولیت مترجم در قبال انتخاب موضوع درست مثل مسئولیت نویسنده در خلق یک اثر هنری است. مترجم هم می خواهد به جامعه خدمت کند و به مردم آگاهی بدهد و سطح دانش و بینش آنها را بالا ببرد. حس انسان دوستی و مهرورزی و پاکی و صداقت را در آنها بهروراند. گاهی اتفاق می افتد که وقتی بر جامعه ای فضای خفقان آلود سانسور حاکم است، نویسندگان به جای اینکه خود چیزی بنویسند دست به کار ترجمه آثار مشابهی می شوند که با نحوه دید و جهان بینی آنها هم آهنگی دارد در اینجا نام نویسنده خارجی و عقیده ای که در باره ملتی دیگر ابراز داشته، تا حدودی مصون از تعرض سانسور است چون ظاهراً ربطی به آن کشور ندارد. به عبارت دیگر کار ترجمه آثار خارجی، گاهی می تواند گریزی از چنگال سانسور باشد. پیش از انقلاب، ترجمه آثاری از این دست در روشن کردن اذهان عمومی تاثیر به سزائی داشت.

□ آیا رواج شیوه های فکری غربی و یا به عبارت دیگر بسیاری از غرب زدگیها از راه ترجمه ادبی صورت نمی گرفته است؟

■ تردیدی نیست که ما از مدت زمانی پیش از انقلاب مشروطیت خوشه چین فرهنگ جدید مغرب زمین بوده ایم و هنوز هم هستیم و نمی توانیم منکر تاثیر فرهنگ ترجمه ای در جامعه خود باشیم. حدود هفتاد درصد از آثار منتشر شده در ایران حاصل ترجمه است و شاید بیش از نیمی از این ترجمه ها به ویژه ترجمه های علمی و فنی و صنعتی به نوعی مبنای آگاهی و دانش ما از فرهنگ جهانی است. و نباید چنین بینگاریم که این آثار همه برای جامعه ما مضر است و ما را به بیراهه سوق می دهد. اما بی شک، بسیاری از شیوه های فکری و رفتاری رایج در غرب، در جامعه ما نفوذ کرده بود و می خواست به یکباره همه چیز فرهنگی را اقتباس کند و همه آثار و سنتهای قدیمی را به فراموشی بسپارد. می خواست ما را از میبادی معنوی و فرهنگی خویش، از اندیشه های لطیف و روابط برادرانه و احساس مهرورزی به هم جدا کند و به سوی اندیشه های بیمارگونه و سوداگرانه و بسته و مکانیکی سوق دهد. اما جامعه ای که خود پویا و پالنده است، زود تسلیم نمی شود و جنبه های مثبت و سازنده و مترقی علمی و ادبی را برای حفظ و بقای خود اخذ می کند و در عین حال مذهب و آداب و سنن و زبان و سایر مظاهر فرهنگ خویش را هم نگاه می دارد.

□ آیا می توان آثار ترجمه شده نادرست را به جامعه شناساند و از کار شیادان در این زمینه جلوگیری کرد؟ آیا ایجاد مرکزی به نام مثلا «انجمن مترجمان ایران»

■ ترجمه واژه به واژه باید جای خود را به ترجمه «فکر به فکر» بدهد یعنی هیچ تعبیر یافکری از قلم نیفتد.

■ گفته اند که «نوشتن يك رمان بدکاری شرم آور است اما ترجمه بد يك رمان خوب، جنایت است»

که اعضای آن از نظر صلاحیتهای علمی و تخصصی به نحوی تأیید شوند، این مشکل را حل خواهد کرد؟

■ آثار ترجمه شده نادرست به فارسی، دو شکل متفاوت دارد: یکی ترجمه های به اصطلاح بازاری است که غالباً توسط افراد بی صلاحیت صورت می گیرد و از طرف بعضی موسسات انتشاراتی سودجو و با جلدهای رنگی و بیشتر به منظور دادن هدیه تولد (از سوی قشر خاصی در جامعه) به بازار عرضه می شود. این ترجمه ها گاهی اصلاً ترجمه نیست زیرا مترجمان آنها اصلاً زبان خارجی نمی دانند. نوعی دو باره نویسی از روی ترجمه های دیگران و تغییر دادن جمله ها و عبارات و گاهی حذف بخشهایی و زمانی شرح و بسط های آبیکی... در باره این نوع ترجمه ها، جای صحبت در اینجا نیست، گروهی هم دارند مثل سایر سوداگران از بازار آشفته سود می برند.

نوع دوم ترجمه های نادرست، ترجمه هایی است که با ظاهری آراسته، بیشتر از سوی مترجمانی نا وارد و بی تجربه به بازار کتاب می آیند. این گونه ترجمه ها است که باید برای حفظ زبان فارسی، فکری به حالشان بشود اغلب این ترجمه ها، ترجمه هائی واژه به واژه اند که بناگزی منجر به ارائه عبارات و ترکیبهای نامفهوم و نادرستی در زبان فارسی می شود و از این راه، قالبها و ترکیبهای زبان بیگانه به تدریج به زبان فارسی راه پیدا می کند و ممکن است عاقبت کار دستمان بدهد.

ترجمه واژه به واژه باید جای خود را به ترجمه «فکر به فکر» بدهد یعنی هیچ تعبیر یا فکری از قلم

■ زمینه فرهنگی و شور و سرزندگی هر جامعه خود مانع رونق کتابهای منحنی می شود.

■ اگر در ترجمه اثری، کار انتقال سبک نویسنده به درستی صورت نگیرد، اثر بیرنگ و بی بو و خاصیت از کار در می آید.

نیفتد منتها به جای استفاده از واژه های به کار رفته در متن، معادلهای دیگری به کار رود که با طبیعت زبان مادری سازگار باشد و در این زبان بهتر جا بیفتد، یعنی بی آنکه لازم باشد عین کلام نویسنده به کار برده شود طرز کلام و معنی حرف او را نگاه دارد و عبارت، چیزی نامانوس و دور از عقل جلوه نکند. مثالی می آوریم از گفت و شنودی بین پیر مردی علیل با زنی که از او پرستاری کرده است.

- I WILL NEVER BE ABLE TO REPLY FOR YOUR KINDNESS.

- WE ARE ALL HUMAN BEINGS.

که ترجمه واژه به واژه آن چنین است:

- هرگز نخواهم توانست مهر بانیهای شما را جبران کنم.

- ما همه بشریم.

می بینیم که در این گفت و شنود جوابی که زن به پیر مرد می دهد در زبان فارسی بی ربط و مضحک است. ما هیچوقت در برابر چنان پرسشی، چنین پاسخی نمی دهیم. پس باید ترجمه جمله دوم به جای «ما همه بشریم» چیزی باشد مثل «وظیفه من بود» یا «من که کاری نکردم» اگر مترجم خود را به هنگام دوباره خوانی جای خواننده بگذارد شاید که به اشتباه خود پی ببرد در همین متن باز زن پرستار می خواهد که لباس خیس پیر مرد را از تنش در آورد، اما پیر مرد خجالت می کشد و ممانعت می کند:

HE TRIED TO RESIST BUT SHE SAID: «WHEN YOU ARE SICK, YOU CAN'T BE BASHFUL. WE ARE ALL MADE FROM THE SAME DOUGH.»

که ترجمه واژه به واژه اش تقریباً این است:

مرد کوشید مقاومت کند، اما زن گفت: «وقتی بیمار باشی دیگر نمی توانی خجالت بکشی. ما همه از یک خمیره ایم.»

در اینجا نیز بی آنکه لازم باشد عین کلام نویسنده به کار رود باید با یک چنین ترجمه ای مثلاً موضوع را به فارسی بیان کنیم:

مرد کوشید مقاومت کند، اما زن گفت: «آدم بیمار که خجالت نمی کشد، مرد و زن ندارد.»

علاوه بر این گونه لغزشها که موجب بروز مشکلات زیادی می شود، انواع دیگری از ترجمه های نادرست هم هست که مشکلات فرهنگی و سنتی زیادی به بار می آورد.

متأسفانه تعداد این گونه ترجمه های نادرست در بازار کتاب کم نیست و حتماً باید به فکر یافتن راه چاره ای بود. خوشبختانه خوانندگان ایرانی، به ویژه خوانندگان آثار ادبی آدمهایی هوشیارند و مثل آن خریداران هدیه تولد، بی جهت بابت خرید این جور کتابها پول نمی دهند، کار مطالعه آنها کاری سرسری و تفتنی نیست و خیلی هم مهم و جدی اش تلقی می کنند.

درست است که تعدادشان کم است و بیست سی سالی است که حداکثر از سه چهار هزار تا تجاوز نمی کنند اما خیلی سخت گیرند و حتی گاهی به یک اثر معروف اما منحنی چنان کم محلی می کنند که کتاب یاد می کند و روی دست ناشر می ماند. حالا دیگر اگر نام

مترجمانی مثل محمد قاضی و نجف دریابندری را بر پشت جلد کتابی 'بیبیند، با خیال راحت تر تصمیم می گیرند. شاید این نکته در کمتر جای دیگری به این اندازه اهمیت یافته باشد.

این امر خود نشانه این است که خوانندگان جدی اند و به کار خوب و پاکیزه ارجح می نهند. نام هر مترجم خوبی بر جلد هر کتابی حالا دیگر خود دلیلی است بر اعتبار ترجمه و پشتوانه ای برای فروش کتاب. با این همه باید راهی برای حل این مشکل جست. یکی از راهها این است که خوانندگان کتاب و به ویژه جوانان را به خواندن «تقداهای کتاب» آشنا کنیم. یعنی کاری کنیم که آنها عادت کنند. پیش از اینکه به کتابفروشی بروند نشریه هایی را که ویژه معرفی و نقد و بررسی کتاب است، بخوانند و با آمادگی نسبتا کافی به کتابفروشی بروند. با این کار در وقت و پول و انرژی آنها هم صرفه جویی می شود.

تا کی باید خواننده خود راه بیفتد و راهی طولانی طی کند و ساعتها از وقتش را هدر دهد و در کتابفروشیها، کتابها را ورق بزند و خود بسنجد و ارزیابی کند و آخر سر هم در کارش مردد بماند؟

چاپ و نشر مجله ها و نشریه های ویژه معرفی و نقد و بررسی کتاب که کار چندان دشواری هم نیست، به فرهنگ و ادبیات کشور شور و سرزندگی و رونق بیشتری می بخشد. اگر این کار، درست انجام شود، نویسندگان خوب معرفی می شوند. منتقدان، مترجمان لایق را می ستایند و مترجمان بد را می نکوهند. کار «شیدان» از رونق می افتد. خوانندگان کتاب با نمونه های خوب نقد نویسی آشنا می شوند. «آقاده ادبی حرمت لازم را پیدا می کند. منتقدان جوان و با استعداد پرورانه می شوند و با می گیرند.

یکی از راههای عملی و نسبتا آسان، وجود همین نشریه های متعدد نقد و بررسی کتاب است. کار مهم دیگری هم که باید بشود این است که مترجمان و زبان شناسان ما تجربه های خود را در زمینه کار ترجمه و ریزه کاریها و ظرافتهای آن و تفاوتهای ساخت زبانها را برای نوپایان و تازه واردان بنویسند و آنها را به چم و خم کار آشنا کنند. حالا دیگر زمان آن رسیده است که در این باره کارهایی صورت بگیرد تا مترجمان تازه کار ما خود راههای بی خطا رفته را دوباره نیمایند. تشکیل «انجمن مترجمان ایران» هم که اعضای آن از نظر صلاحیت های علمی و تخصصی به نحوی تأیید شوند چه بسا که بتواند گره ای از مشکلات بگشاید و دست کم برای خودش نشریه ای در نقد و بررسی آثار ترجمه شده داشته باشد اما ظاهراً تشکیل بی دردسر چنین انجمنی با بودن مدعیان جورواجور و دایر کردن تشکیلات اداری و بحث و گفتگو بر سر میدان کار برد و صلاحیتهای علمی و صنعتی و غیره آنطور ها هم که پنداشته می شود، کار آسانی نیست ولی به هر حال شاید که بی ضرر هم نباشد مشروط بر اینکه فردا پس فردا برای مترجم بیچاره سخنگو و نایب و مبصر نتراشند.

آیا برای انتخاب منابع ادبیات داستانی و ترجمه آنها در جامعه ما مینا و ملاک های خاصی باید باشد؟ سلیقه جامعه در تعیین این اولویت ها چقدر موثر است؟ آیا می توان سلیقه جامعه را عوض کرد؟

چگونه؟

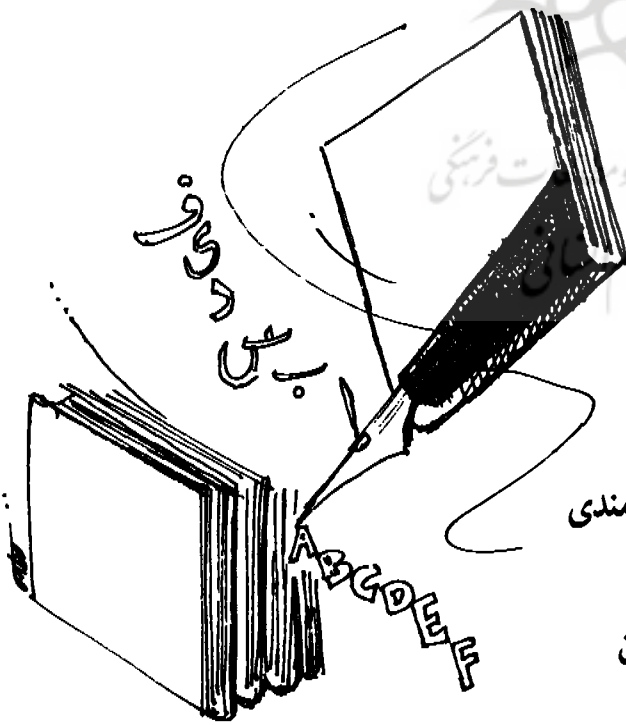
تا آنجایی که بنده اطلاع دارم هم اکنون در دنیای غرب سه نوع ادبیات داستانی رواج دارد. يك نوعش داستانهای پرماجرایی سرگرم کننده با حوادث نیمه فانتزی و پاورناپذیر عاشقانه و جنائی و پلیسی است که به اصطلاح به داستانهای پرفروش معروف اند و خوانندگان ویژه خود را دارند. نوع دومش رمانهای جدی است که دارای فکر و معنای مشخصی هستند و براساس تجربه های انسانی نوشته شده اند. نوع سوم هم هست که به اصطلاح به رمانهای نوگرا یا «اوانگارد» و تجربی شهرت دارند و معمولاً بیشتر ذهنی اند و می خواهند مسأله ای شخصیت های از خود بیگانه و مجنون و مختل جوامع صنعتی امروز را با زبانی همانطور پریشان و بی هویت و نامرتبط نمایش بدهند. جامعه ما به طور کلی با نوع اول و سوم این رمانها سر سازگاری ندارد. اینها بازتاب همان زندگیهای رها و تحقیر شده ای همان جوامع است و مردم ما طبعاً آنها را نمی پذیرند. ملاک انتخاب جامعه ما رمانهای جدی و پر شور آگاهاننده لرزاننده و منعکس کننده مسائل زندگی و بی عدالتیها و دلهره های است که گریبانگیر بشر امروز است.

چخوف گفته است که هدف از داستان نویسی این است که صادقانه به مردم بگوئیم که به خودتان نگاه کنید و ببینید که چه زندگی ملال آوری دارید. این مهمترین مسأله ای است که مردم باید بدانند و وقتی دانستند، یقیناً زندگی تازه تر و بهتری برای خود جستجو می کنند. این مطلب هم شاید در اینجا گفتنی باشد که ترجمه رمان به خلاف آنچه که بسیاری می بندارند اصلاً کار ساده ای نیست و به ذوق و قریحه نویسندگی و زبان نرم و راحتی نیاز دارد. گفته اند: «نوشتن يك رمان

بدکاری شرم آور است اما ترجمه بد يك رمان خوب جنایت است.»

تجربه کدامیک از کشورهای جهان در مقابله با ترجمه نادرست آثار جهانی درخور تأمل است؟  
آنطور که بنده استنباط می کنم، مقابله با ترجمه های نادرست آثار جهانی بیشتر از جانب خوانندگان و منتقدان هر جامعه ای صورت می گیرد تا مثلاً ایجاد محدودیتهائی با وضع قوانین و مقررات دولتی یا نیمه دولتی

مثلاً تا دو دهه اخیر، در دنیای غرب نوعی واکنش شدید نسبت به ترجمه ادبیات کشورهای امریکای لاتین نشان داده می شد و ناشران معتقد بودند که هر اثری که از ادبیات امریکای لاتین ترجمه می شود، به علت زبان بد و ناچوری که در برگردان آنها به کار می رود، به هیچ وجه فروش ندارد، اما امروزه عکس این مسأله صادق است و آثار زیادی از نویسندگان رمان نویس امریکای لاتین به زبان انگلیسی ترجمه و چاپ شده است. البته تردیدی نیست که اگر همچنان ترجمه های نادرستی از این آثار به بازار می آمد، باز کار به همان کساد باقی می ماند. ترجمه آثار ادبی زبان انگلیسی نیز به زبان اسپانیولی تا مدتها با توفیق همراه نبوده است اما همت گروهی از شاعران و نویسندگان سرشناس امریکای لاتین موجب نوعی مقابله با ترجمه های نادرست پیشین می شود و مثلاً «پابلو نرودا» و «خورخه لوئی بورخس» اولی با ترجمه «رومنو و ژولیت» شکسپیر و دومی با ترجمه چند اثر از «ویلیام فاکنر» که همراه با «والث ویتمن» تأثیر شگرفی بر ادبیات معاصر امریکای لاتین داشته اند، بازار آثار ترجمه شده درخور تعمق را در آن دیار رونق می بخشند...



مترجم

مثل هنر نویسنده و هنرمندی

به کشور و

جامعه خویش مدیون

است و باید

این دین را از راه گزینش درست و ترجمه مناسب آثار خوب ادا کند.